

www.sharghdaily.ir
شنبه ۹ اسفند ۱۳۹۹ • ۱۵ رجب ۱۴۴۲ • ۲۷ فوریه ۲۰۲۱
سال هجدهم • شماره ۳۹۵۰ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۷ • اذان مغرب ۱۸:۱۶
اذان صبح فردا ۵:۱۲ • طلوع آفتاب ۶:۳۶

فardashargh@gmail.com

روزنامه‌روا



خبر

رد درخواست دختر بریتانیایی پیوسته به داعش برای بازگشت به بریتانیا

دیوان عالی بریتانیا با انتشار حکمی، درخواست شمیمه بیگم، زن بریتانیایی که به داعش پیوسته بود، برای بازگشت به خاک بریتانیا با هدف مبارزه برای بازگرداندن تابعیت لغوشده‌اش را رد کرد. شمیمه بیگم در دوران نوجوانی و هنگامی که تنها ۱۵ سال داشت، برای پیوستن به گروه داعش از بریتانیا به سوریه رفت. او یکی از سه دختر مدرسه‌ای در شرق لندن بود که در سال ۲۰۱۵ به سوریه رفت. این نوجوان بریتانیایی دو سال پیش به اسارت نیروهای دموکراتیک سوریه درآمد و از آن زمان خواستار بازگشت به بریتانیا شده است؛ بااین‌حال وزارت خارجه بریتانیا در سال ۲۰۱۹ این درخواست را رد و اعلام کرد شهروندی بریتانیایی وی لغو شده است. لغو شهروندی شمیمه بیگم پس از آن صورت گرفت که وی در مصاحبه‌ای با مجله تایمز گفت از تصمیمی گرفته پشیمان نیست و در رقه (پایتخت داعش

#ما_ماندیم

پارس همیشه با شما می ماند

جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره ۰۶-۴۴۹۰۵۱۱۵ تماس حاصل فرمایید و یا به سایت و اینستاگرام پارس الکترونیک مراجعه کنید

www.parselectric.ir @ parselectric.ir

پارس الکترونیک

کارخانجات پارس الکترونیک

آکادمی

فرهنگ در بستر

دهه‌های اخیر است که جز با روحیه پرتلاش، مداراگر و ازخودگذشته «دهباشی» مقدور نمی‌شد؛ اما او بسیار فراتر از سردبیر یک مجله ادبی بوده است. او نگهبان فداکار و بی‌مزد و منت تاریخ فرهنگ ایران است؛ تاریخی که جز با به‌یادآوردن مکرر -آنچه در بحث حافظه re-hearsal می‌خوانند- رو به نابودی خواهد رفت. به‌علاوه وقتی در دهه‌های اخیر تن و وجود بزرگان فرهنگی کشور در انزوا رو به زوال می‌رفت، او نه‌تنها آنها را به ی یاد می‌آورد؛ بلکه آنچه در توان داشت، در کمک به ایشان فروگذار نمی‌کرد. وقتی شنیده بود منشی یک درمانگاه دولتی شلوغ بارها نام «فریدون آدمیت» را با چه لحنی برای حضور در اتاق معاینه با صدای بلند می‌خواند و تا «دهباشی» برسد، او توان حرکت‌کردن نداشته است. آشوبی در وجودش برخاسته بود و با لحنی می‌گفت که آن آشوب به شستونده هم سرایت کند. وقتی برای گزارش کار درمان فرهیخته

بابک زمانی
نور ولوژیست

وقتی نیمه‌شب خبر رسید کرونا به «علی دهباشی» رسیده و او اکنون بستری است، ناگهان گمان کردم بخشی از فرهنگ کشور روی تخت بستری است. تازه از بخاری نوروژ خلاص شده بود؛ اما بخاری بعد، هزارویک شب‌هایی که تاریخ و فرهنگ را می‌کاوند، پیگیری و توجه به بزرگان و هنرمندانی که تنها معدود افرادی نظیر او پیگیر مشکلات‌شان هستند و... بسیاری کارهای فرهنگی دیگر که دیده‌است او را به خود مشغول کرده‌اند، همچنان ادامه دارند. بی‌تردید روی تخت بیمارستان و با نفس‌هایی که بیش‌ازپیش -از آسم قدیمی- به شماره افتاده‌اند، هم همچنان پیگیر این‌همه کارهایی است که تنها خودش باید پیگیری کند. بخارا بی‌تردید مهم‌ترین و دیرتاریس و منظم‌ترین رسانه در تاریخ فرهنگی

پژمان موسوی

رسانه

روزنامه‌نگاری؛ «مقر» یا «معر»؟

شدن یا اصحاب روابط‌عمومی یا کارشناس برندینگ و تبلیغات یا عضو هیئت‌مدیره و شورای راهبردی یا یعنی مطبوعات برای انسان، جایی بود برای شهرت و ارتباط و وقتی این دو حاصل شد، تنها یک لابی کافی بود تا عطای روزنامه‌نگاری را به لقایش ببخشند و دیگر حتی پشت سرشان را هم نگاه نکنند! کافی است سری بچرخانیم و این روزنامه‌نگاران سابق را رصد کنیم و ببینیم امروز کجایند و چه می‌کنند. در مقابل، روزنامه‌نگارانی که روزنامه‌نگاری برای‌شان مقر بود و البته مامن، آن‌قدر سختی پیش راه داشتند که تمام عمر حرفه‌ای‌شان، به پیداکردن راهی برای عبور از موانع گذشت و اگیر نبود این موانع، حتی همین عدد پایین نیز می‌توانست چراغ روزنامه‌نگاری را روشن‌تر از امروز نگه دارد؛ گرچه همین که این چراغ خاموش نشد و هنوز روزنامه‌ها و مجلاتی هستند که هم خوب و هم باکیفیت منتشر می‌شوند، به مدد همین گروه قلیل است.

خلط میجث نشود، کسی نمی‌تواند بگوید روزنامه‌نگار حق ندارد مشاوره بدهد، حق ندارد تولید محتوا کند و تمام سخن این است که روزنامه‌نگاری که روزنامه‌نگاری برایش نه هدف، بلکه ابزاری برای کسب قدرت است و جایگاه حرفه‌ای خود را نه مقر بلکه معبر می‌بیند، اساسا روزنامه‌نگار به معنای دقیق کلمه نیست؛ اما چه می‌شود کرد که این «مثلا روزنامه‌نگاران» در تمام این سال‌ها دست بالا را داشته‌اند و همین هم، روزنامه‌نگاری ما را به این‌حال و روز انداخته

است. روزنامه‌نگاری در شکل درست آن، استادگی می‌خواهد، ماندگاری می‌خواهد، جست‌وجوگری می‌خواهد، سواد می‌خواهد، نگاه می‌خواهد، حقیقت‌طلبی می‌خواهد، پرسش‌گری می‌خواهد، آزادی‌خواهی می‌خواهد، طرف مردم بودن می‌خواهد...! اما می‌دانید چیست؟ روزنامه‌نگاری مهم‌تر از تمام اینها، تداوم می‌خواهد و مداومت، بودن می‌خواهد و ماندن. روزنامه‌نگاری، حرفه‌ای نیست که چندصباحی در آن باشی و نام و نانی به هم بزنی و ترکش کنی، ترکش کنی و عملا در موقعیت جدید، به ضد آن بدل شوی. همه این «نباید»ها اما، دستورالعمل و نقشه راه آشنایی است که روزنامه‌نگاری برای‌شان نه مقر بلکه معبر است، محل عبور است. دقیق هم که ببینیم، بخشی از بی‌اعتباری و بی‌آبرویی حرفه روزنامه‌نگاری در ذهن طیفی از مخاطبان، حاصل عملکرد همین‌هایی بوده که گرچه مدت‌زمان کوتاهی روزنامه‌نگار بوده‌اند؛ اما صدای‌شان بلند بوده و جدایی پرسروصدایی هم از عالم روزنامه‌نگاری داشته‌اند.

نمی‌دانم می‌توان امیدوار بود یا نه، اما می‌دانم که حداقل باید به قدر توان، تلاش کرد. تلاش کرد که آنها که روزنامه‌نگاری برای‌شان معبر است، دست بالا را در این روزگار پیدا نکنند و نتوانند با اعتبار و آبروی این حرفه بازی کنند؛ شاید دراین‌صورت بتوان آینده روشن‌تری را انتظار کشید و روزنامه‌نگاری را به مقری برای «ماندن» و نه معبری برای «رفتن» تبدیل کرد.

حقوق کودکانی

«پرنسس‌های کوره» متوقف شد

اجتماعی متوقف شود، اما این جریان متوقف نمی‌شود». موج اعتراض‌ها به این نمایشگاه چند چیز را هدف قرار داده بود؛ یکی کالایی‌کردن فقری که در حاشیه شهرهای بزرگ موج می‌زند و تبدیل آن به کالایی قابل فروش. دیگر دامن‌زدن به کلیشه‌های جنسیتی که با به‌کاربردن عبارتی همچون «پرنسس» در عنوان نمایشگاه و تأکید بر آن در معرفی نمایشگاه با عبارت «به پرنسس‌هایی مبدل شده‌اند که آرزوی هر دختری است» به وضوح مشهود است. دیگر رعایت‌نشدن حقوق کودکان، به‌ویژه کودکانی که در موقعیت ضعف قرار دارند، با نمایش واضح تصاویرشان در یک گالری. همه این فشارها و اعتراض‌ها موجب شد تا در نهایت برگزاری این نمایشگاه متوقف شود. عصر پنجشنبه جوادی‌یگانه، معاون امور اجتماعی شهرداری تهران، خبر داد که وزارت ارشاد برگزاری این نمایشگاه را متوقف کرده است. او همچنین با هشتگ «#کاسپان_مقرو» به لغوشدن برگزاری این نمایشگاه واکنش نشان داد و نوشت: «حساسیت روی سوءاستفاده از فقر و سختی مردم، امیدوارکننده است و خوشبختانه با همین حساسیت‌ها و اعتراض‌ها، برگزاری نمایشگاه پرنسس‌های کوره توسط وزارت ارشاد لغو شد». با این حال و علی‌رغم اعتراض‌ها به موضوع و سوزوه این نمایشگاه، به نظر می‌رسد عکاس این پروژه و همه حماقت و وقاحت را از کجا آورده‌اید؟ خجالت بکشید. واقعا از این همه بی‌فرهنگی خجالت بکشید. این یک تجاوز علنی به روح پاک این دخترهای معصوم و بی‌گناه است. خجالت بکشید. این از همه کثافت حال تهوع به آدم دست می‌دهد». یک روزنامه‌نگار هم در اعتراض به این نمایشگاه نوشت: «شرم‌آور اما به‌شدت واقعی! یک عکاس تعدادی از «کودکان در شرایط دشوار» را مقابل دوربین نشانده تا به آنها خوشبختی تقلبی بفرودش. ممکن است این نمایشگاه با فشار فعالان

FURNACE PRINCESSES

ALI SOUFI

مونا خوش‌اقبال، مدیر گالری کاما نیز اعلام کرده کارها پیش از نمایشگاه به فروش رفته و از توضیح‌حاش چنان برمی‌آید که همچنان متوجه علت اشتباه‌بودن برگزاری این نمایشگاه نشده است. او هم به خبرگزاری مهر گفته: «اتفاق و جریان پروژه عکاسی علی صوفی سبب شد این کودکان با یکی از دوستان من که خَتر است، آشنا شدند و به لطف این خَتر تمامی بچه‌های آن منطقه تحت حمایت او قرار گرفتند و قرار شد هزینه‌های تحصیل و مراقب از آنها تا بزرگسالی‌شان تأمین شود. این انسان خَتر نه‌تنها همه عکس‌ها را در همان ابتدا خریداری کرد، بلکه در یک برنامه طولانی‌مدت، چتر حمایت خودش را در این منطقه گسترش خواهد داد».